



گفتاری در باب حیات اجتماعی نظریه های فلسفی

سه‌م فلسفه در نظام سازی

چرا در جهان اسلام، فلسفه از جامعه جدا افتاد؟

فلسفه

دکتر محمد فناپی اشکور

دکتری فلسفه دین از دانشگاه مکیبیل کانادا

و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

فلسفه به شرطی می‌تواند امتداد اجتماعی پیدا کند که دو ویژگی «عملی» و «عصری» را توأمان داشته باشد. فلسفه «تفکر آزاد عقلانی» همراه با نقد و استدلال است که این امر با تقلید حاصل نمی‌شود. «عصری بودن فیلسوف» به این معناست که فیلسوف بتواند پاسخ فلسفی برای چالش‌های روز جامعه‌اش داشته باشد؛ در این صورت فلسفه، کاربردی می‌شود و ابعاد اجتماعی پیدا می‌کند. در چنین وضعیتی است که فلسفه می‌تواند در تولید علوم انسانی مؤثر واقع شود؛ این نوع از علوم انسانی که در نظام‌سازی و تئوری‌پردازی به کار آید. بنابراین فلسفه اگر «عملی»، «عصری»، «پویا» و «ناظر» باشد، می‌تواند در حل مسائل جامعه‌ما را یاری کند و در تحولات اجتماعی و پیشرفت بشری نقش داشته باشد. در این گفتار فراز و فرود فلسفه در دوره‌های مختلف تاریخ و در تمدن‌های فکری مختلف را مرور خواهیم کرد تا ببینیم فلسفه در چه برهه‌هایی به کارکرد اجتماعی خود نزدیک و در چه فرهنگ‌هایی از بعد اجتماعی‌اش دور شده است و در جامعه ما چه فیلسوفانی به رسالت اجتماعی‌شان متعهد شده‌اند.

بسیاری از ما فکری می‌کنیم «فلسفه» یک سری متون انتزاعی درباره امور مابعدالطبیعی است که ارتباطی با عینیت‌های زندگی ندارد، در حالی که تاریخچه سیر تفکر فلسفی نشان می‌دهد تفکر فلسفی با حیات اجتماعی انسان پیگانه نیست، بلکه از ابتدای شکل‌گیری فلسفه این دغدغه وجود داشته و اساساً فلسفه «فن نیکو زیستن» است و برای تفسیر سعادت انسان شکل گرفته است. برای بررسی «جایگاه تفکر فلسفی در نظام‌سازی» و «نسبت فلسفه با اندیشه اجتماعی» به تاریخچه فلسفه در فرهنگ و تمدن‌های مختلف اشاره می‌کنیم.

نقش فیلسوفان در شکل‌گیری تمدن غرب

فیناغورث، فیلسوف یونانی، فلسفه را «فن نیکو زیستن» تعریف کرد و معتقد بود که فلسفه با زندگی انسان ارتباط تنگاتنگی دارد، از این‌رو «سعادت انسان» و «ایجاد عدالت» دغدغه فلسفه‌ورزی‌اش شد. مهم‌ترین اثری که از افلاطون، از دیگر فیلسوفان یونان باستان به جا مانده است، رساله «جمهور» نام دارد که «جامعه» و «حکومت» را مورد توجه قرار می‌دهد. بعدها شاگردش ارسطو، ملقب به معلم اول که بنیانگذار علم مابعدالطبیعه هم شناخته می‌شود، تأملات بسیاری

نشد و توجه به بعد اجتماعی انسان هم، از محورهای فلسفه‌ورزی‌شان شد و متعاقب آن فیلسوفان زیادی تئوری‌های سیاسی-اجتماعی ارائه دادند. البته اندیشه‌های اجتماعی-فلسفی با طیفی از تحولات اجتماعی همچون تحول در اندیشه‌های دینی، تحولات صنعتی، علمی و سیاسی همراه شد که نتیجه آن تمدن امروزی غرب است. در واقع می‌توان مدعی شد این تمدن بر دوش اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی فیلسوفان مغرب‌زمین ایستاد.

غفلت فیلسوفان اسلامی از حکمت عملی

در جهان اسلام، فارابی، بنیانگذار فلسفه اسلامی و ملقب به معلم ثانی، حکمت نظری و حکمت عملی را به طور متوازن مورد توجه قرار داد. او به همان اندازه که به منطق، مابعدالطبیعه و الهیات پرداخت درباره اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی هم نظریه‌پردازی کرد به همین دلیل به عنوان اندیشمند مؤسس در اندیشه اجتماعی، شهرت جهانی یافت.

اما بعد از او این بُعد از حکمت به حاشیه رفت چنانکه حتی فیلسوفان برجسته‌ای چون ابن‌سینا هم حکمت نظری همچون منطق، طب، طبیعیات، ریاضیات، مابعدالطبیعه و الهیات را در مرکز توجه دارند و «حکمت عملی» دغدغه فلسفه‌ورزی آنان نیست. این در حالی است که ابن‌سینا خود جایگاه سیاسی داشت اما حق حکمت عملی را در منظومه فکری-فلسفی‌اش ادا نکرد. از این‌رو است که وزنی که حکمت نظری در نظام مشائی سنیوی دارد، حکمت عملی ندارد و اساساً در تاریخ فلسفه اسلامی شاهد هستیم مباحث مابعدالطبیعه و هستی‌شناسی پررنگ می‌شوند و اندیشه اجتماعی-سیاسی در حاشیه قرار می‌گیرد. این سنت را حتی در فلسفه ملاصدرا هم می‌توان رهگیری کرد.

چرا در جهان اسلام، فلسفه از جامعه جدا افتاد؟

نه تنها در فلسفه بلکه در سایر حوزه‌های معرفتی اسلامی هم «نگاه اجتماعی» پررنگ نبود. فقه‌ما به فقه فردی گرایش دارد، عرفان‌ما هم

را پیگیری کردند، علاوه بر آن ابعاد فلسفی، تفسیری و الهیاتی تفکر آنان را بسط و گسترش دادند. در کشور عراق هم شهید صدر از متفکرانی بود که به احیای ابعاد اجتماعی اسلام و نظریه‌پردازی در باب اقتصاد توجه جدی کرد. همچنین آیت‌الله شهید بهشتی با نقش برجسته‌ای که در تدوین قانون اساسی داشت از پیشگامان اندیشه‌ورز در زمینه اندیشه اجتماعی اسلام به شمار می‌رود.

سه‌م فلسفه در نظام‌سازی

برای بررسی این امر که فلسفه و تفکر فلسفی در نظام‌سازی و نظریه‌پردازی چقدر می‌تواند سهیم باشد باید گفت: فلسفه در قالب سنتی خود که متمرکز بر مباحث مابعدالطبیعه است نمی‌تواند برای نظام‌سازی کافی باشد. برای این منظور علامه طباطبایی و شاگردانش؛ شهید مطهری و آیت‌الله مصباح‌یزدی قلمرو فلسفه را گسترده‌تر کردند و آن را به مباحث هستی‌شناختی محدود دانستند و به بحث‌های اجتماعی فلسفه هم ورود کردند و فلسفه‌های مضاف چون اخلاقی، تاریخ و اجتماع را مدنظر قرار دادند.

این بعد از فلسفه با اینکه در غرب سابقه طولانی داشت اما در جهان اسلام به دلیل اینکه فلسفه از حیات اجتماعی جدا افتاد، فلسفه‌های مضاف مغفول ماندند، در حالی که فلسفه به معنای تفکر عقلی و خردورزی در هر زمینه‌ای است؛ خردورزی در باب علم، «فلسفه علم» را شکل می‌دهد. خردورزی در باب اخلاقی، «فلسفه اخلاق» را می‌سازد. به این اعتبار می‌توان گفت فلسفه، علم نیست بلکه یک روش و یک حوزه معرفتی است. اگر بخواهیم تفکر فلسفی را در نظریه‌سازی و نظام‌سازی سهیم کنیم باید فلسفه را به معنای وسیعش ببینیم و نباید آن را در مباحث «وجود» خلاصه کنیم. این کاری بود که در غرب صورت گرفت و در کشور ما هم به واسطه علامه طباطبایی، استاد محمدتقی جعفری، شهید مطهری و آیت‌الله مصباح‌یزدی انجام شد و با تلاش آنان حیات اجتماعی انسان در سنت فلسفی ما جا باز کرد.

نقش فلسفه در نظریه‌پردازی

اگر فلسفه بخواهد در نظریه‌پردازی نقش داشته باشد و در آنچه امروزه به آن «تولید علوم انسانی اسلامی» می‌گوییم سهیم شود، باید فلسفه به معنای عام را در این راه به کار بگیریم، چراکه از بحث‌های اصالت وجود و اصالت ماهیت، علوم انسانی و نظریه اجتماعی از بنی‌آلود است. به این منظور باید از فلسفه نظری و متافیزیکی، به فلسفه‌های مضاف برسیم و از فلسفه‌های مضاف وارد علوم انسانی شویم. در عرصه علوم انسانی است که بحران‌ها و مسائل اجتماعی حل می‌شود و این همان سیر منطقی است که غرب هم طی کرد.

به عنوان مثال بحران‌های زیست‌محیطی، خانواده، طلاق و... با فلسفه یا حتی فلسفه‌های مضاف این امر را در مشی فکری خود جدی کردند؛ گویی از تغییر جامعه ناامید بودند و در نتیجه رستگاری فرد را بیشتر مدنظر داشتند. از همین‌رو است که فیلسوفان مسلمان، فلسفه را «استکمال نفس انسانی» تعریف کرده‌اند؛ هرچند که این امری می‌تواند بعد اجتماعی اصلی فلسفه ریشه دارند. اگر بخواهیم بر رویکرد دینی به مباحث اجتماعی بپردازیم، شاخه‌های فلسفه همچون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و دین‌شناسی بیشترین تأثیر را در شکل دادن به علوم انسانی دارند.



در جهان اسلام حتی فیلسوفان برجسته‌ای چون ابن‌سینا هم «حکمت عملی» دغدغه‌شان نبود و اساساً اندیشه اجتماعی و سیاسی در تاریخ فلسفه اسلامی در حاشیه قرار گرفت، اما با تلاش‌های اندیشمندانی چون امام خمینی (ره)، علامه طباطبایی، استاد محمدتقی جعفری، شهید مطهری، آیت‌الله مصباح‌یزدی، شهید صدر و شهید بهشتی، «حیات اجتماعی» در سنت فلسفی ما جا باز کرد

اندیشه

پای دین چطور به علوم انسانی باز شد؟

در سیاست، حقوق و اقتصاد به دنبال تأمین اهدافی بر مبنای ارزش‌ها و باورهایی هستیم که این باورها، ارزش‌ها و اهداف در خود علوم انسانی نیست بلکه در اندیشه‌های فلسفی قبیل از علوم انسانی است که بخش مهمی از آنها را باید در تفکر فلسفی و بخشی را در تفکر دینی جست. در واقع فلسفه مبانی بنیادین نظری فلسفی را به ما می‌گوید. سپس فلسفه در کنار اندیشه دینی؛ باورها، ارزش‌ها و اهداف ما را تعریف می‌کند. به همین دلیل است که معتقدیم علوم انسانی غربی را نمی‌توانیم بدون نقادی و تهذیب، اصلاح و تکمیل به کار بگیریم، چون علوم انسانی غربی بر باورها، ارزش‌ها و اهدافی متکی است که متناسب با فرهنگ غرب است و

فرهنگ ما در برخی باورها، ارزش‌ها و اهداف متفاوت است به همین خاطر به طور کلی علوم انسانی غربی را کنار نمی‌گذاریم بلکه معتقدیم باید اصلاح و تکمیل و موارد ناسازگار آن با آموزه‌های اسلامی رفع و بی‌تعالیم اسلامی غنی‌سازی شود که در این رابطه چند نظریه وجود دارد و بر اساس این نظریه‌ها چند اردوگاه فکری شکل گرفته است:

برخی معتقدند نباید پای دین را به علوم انسانی باز کرد و می‌توان همان رویکرد جهان غرب و علوم انسانی غربی را برای مسائل مان به کار گرفت. این گروه بر این باورند که همان‌طور که ریاضی، فیزیک و شیمی جهانی هستند و می‌توانیم از غرب بهره بگیریم، در مورد اقتصاد، سیاست، حقوق و... هم باید همین رویکرد را اتخاذ کنیم. نظریه‌پردازانی که در این دسته قرار می‌گیرند یا به دین اعتقادی ندارند یا سکولار هستند و دین را به حیات فردی منحصر می‌کنند و به ورود دین به حیات اجتماعی انسان اعتقادی ندارند. این دسته حتی به حکومت دینی هم اعتقادی ندارند. این دسته هستند متدینانی که در این دسته قرار می‌گیرند و می‌گویند قبل از ظهور امام عصر (عج) نباید حکومت تشکیل دهیم و معتقدند ما مأموریت

برخی نمی‌توان با فهم عرفی، جامعه را اداره کرد. سبک زندگی جامعه بشری بسیار پیچیده شده است، بنابراین جوامع جدید باید بر اساس تئوری‌ها، نظریات و پژوهش‌های علمی اداره شوند. ما هم اگر بخواهیم جامعه‌ای متمایز داشته باشیم که در آن اهداف و آرمان‌های اسلامی تحقق یابد، باید در این نظام‌های مختلف اجتماعی که هر کدام وابسته به یکی از علوم انسانی هستند فکر کرده، نظریه‌پردازی کنیم و حرف برای گفتن داشته باشیم تا حکومت اسلامی و مدیران جامعه خط‌مشی خود را بر اساس آن تنظیم کنند.

از این‌رو آیت‌الله مصباح‌یزدی در مشی علمی خود علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی را جدی گرفتند و در این زمینه درس‌های بسیاری ارائه دادند و آثار مختلف و همچنین نهادها و مؤسسه‌هایی را برای پیگیری این فکر تأسیس کردند تا نسلی را آموزش دهند که این آرمان و اهداف را محقق کند. البته باید به این واقعیت آگاه باشیم که تحقق این امر یک پروژه بلندمدت است که به مقدمات و بسترسازی‌های زیادی نیاز دارد. از جمله اینکه باید دانشمندانی داشته باشیم که علاوه بر اینکه با علوم انسانی جدید آشنا هستند، با معارف اسلامی مربوط به آن رشته هم آشنایی داشته باشند. چنین دانشمندانی می‌توانند به عنوان مثال اقتصادی درخرو نام داشته باشند. «اقتصاد اسلامی» طراحی کنند. امروزه بزرگترین مسئولیت و رسالت عالمان دین تدوین علوم انسانی سازگار با فرهنگ و آموزه‌های اسلامی است. این کاری است که آیت‌الله مصباح‌یزدی شروع کرد و هم‌گام بلندی در این راه برداشت و اکنون نوبت تسلی جدید است که این پرچم را بردوش بگیرد و این راه را ادامه دهد. این کار و طرح نه تنها به سود نظام اسلامی است، بلکه اعتقاد داریم حاصل آن برای تمام بشریت سودمند خواهد بود.

مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر فناپی اشکور است که در پیش نشست همایش «انقلاب اسلامی و افق تمدنی آینده» با موضوع «جایگاه تفکر فلسفی در نظام‌سازی و جامعه‌پردازی از دیدگاه علامه مصباح‌یزدی» ارائه شده است.



عصری شدن فلسفه

فلسفه به شرطی می‌تواند امتداد اجتماعی پیدا کند که دو ویژگی «عملی» و «عصری» را توأمان داشته باشد. «عصری بودن فیلسوف» به این معناست که فیلسوف بتواند پاسخ فلسفی برای چالش‌های روز جامعه‌اش داشته باشد؛ در این صورت فلسفه کاربردی می‌شود و ابعاد اجتماعی پیدا می‌کند، اما در تاریخ تفکر ما، فقه، عرفان، فلسفه و اندیشه دینی، گرایش فردی و انتزاعی دارند و اندیشمندان اسلامی از نظریه‌ورزی در باب جامعه‌سازی دور شدند و اندیشه اجتماعی را در مشی فکری خود جدی نگرفتند.

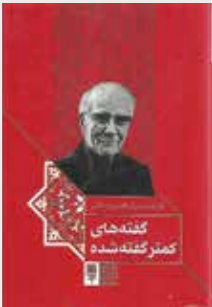


برش

برای زندگی انسان منشأ اثر شوند. به عنوان مثال دکتر دینانی در این اثر به طریق شکل‌گیری «خودگامی» و راه‌های رسیدن به آن اشاره می‌کند. یا در بخشی دیگر، افتراق فلسفه و علم را موضوع بحث قرار می‌دهد و برای مخاطبینش از آنچه می‌گوید که فلسفه می‌تواند انجام دهد اما علم قادر به انجام آن نیست. در فصلی دیگر ساحت فلسفه و باریک‌اندیشی‌های آن مورد بحث قرار

می‌گیرد. «رابطه انسان با فلسفه» سؤزه بسیاری از فصل‌های این کتاب شده است؛ حتی آنجا که دکتر دینانی به سراغ رنج انسان و مواجهه او با مشکلات می‌رود در واقع با نگاهی فلسفی و از دیدگاه یک فیلسوف این موضوع را واکاوی می‌کند. در کل این اثر که در نوزده فصل با نوزده موضوع مختلف شکل گرفته است، تأملاتی درخرو برای زندگی انسان امروز را شامل می‌شود.

عقل به حسب ذات خود پدیده‌ای فعال است و تنها انجماد فکری است که عقل را از فعالیت و پیشرفت باز می‌دارد. فلسفه و تفکر فلسفی یکی از مواردی است که می‌تواند انسان را از جمود فکری رها سازد. فلاسفه بزرگ در طول تاریخ به نکته‌هایی اشاره کرده‌اند که اگر انسان درباره آنها بیندیشد از بیماری انجماد فکری رهایی می‌یابد. آنچه در این اثر آمده گفته‌هایی است که کمتر به آن توجه شده است اما می‌توانند



گفته‌های کمتر گفته‌شده

● دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

● انتشارات طرح نو



پیشخوان